

نکته‌ای در بنیانهای استوار ادب فارسی

و بنیانگذار آن

اثر: دکتر عباسقلی محمدی

عضو هیئت علمی دانشگاه مشهد

(از ص ۳۰۳ تا ۳۲۲)

چکیده:

از ادب فارسی و ارزش‌ها و زیبایی‌های آن خودی و بیگانه بسیار سخن گفته‌اند، این مقاله در مقام اثبات این نکته است که این کاخ پر عظمت و با شکوه بنیان‌های سخت استواری نیز دارد.

خشت‌های زیربنائی این کاخ بلند عبارت از تاریخ بیهقی، سفرنامه ناصر خسرو در نثر و حماسه با شکوه حکیم توس در نظم و بدیهی است که ابیاتی که چنین بنیان‌هایی دارد، بینایی سخت استوار دارد.

ما در این مقاله با روش خاص خود این نکته را به اثبات رسانیده و دو هدف داشته‌ایم. یک: فارسی‌زبانان بدانند که چه سرمایه‌گرانقدری دارند. و دوم اینکه اگر ما می‌خواهیم زبان، فرهنگ و ادبیات بهتری داشته باشیم، باید در این زمینه‌ها از ادب گذشته خود الهام بگیریم و برای بررسی آن روشی فراهم آوریم که بتواند در کشف دقت‌ها، زیبایی‌ها و معانی بلند آن ما را آنطور که باید یاری نماید.

واژه‌های کلیدی: ادب فارسی، دبیران بنیانگذاران ادب فارسی، بنیانهای

استوار ادب فارسی، راز ماندگاری ادب فارسی.

مقدمه:

نکته‌ای در بنیان های استوار ادب فارسی و بنیانگذاران آن در سفر نامه ناصر خسرو گاه به شهر هایی می رسیم که کل ثمر بر روی یک قطعه سنگ بزرگ بنا شده است.

در یک نگاه ادب فارسی هم، در نثر، به یک مفهوم بر روی البته نه یک قطعه سنگ بلکه بر روی دو قطعه سنگ عظیم بنا شده است این دو قطعه سنگ به نظر من تاریخ بیهقی و سفرنامه ناصر خسرو هستند و چه سنگهای محکم و استواری از ادب فارسی و ارزش ها و زیبایی های آن خودی و بیگانه سخن بسیار گفته اند آنچه در این نوشته روشن خواهد شد بنیان های استواری است که این کاخ بلند، کاخ ادب فارسی، بر روی آنها بر پا گشته و سر به آسمان برافراشته است. می دانیم که بنیانگذاران این کاخ بلند خود به کار خود و ارزش آن و کار همعصران خود توجیه داشته و خوب می دانسته اند که کار آنها چه ارزش و ارزشهاییو چه جا و جایگاه والایی دارد شعر فرزانه طوس مشهور خاص و عام است اما خوب است بدانیک که نصر... منشی صاحب کلبله و دمنه که اثر خود او، کلبله، هنوز هم یکی از شاهکارهای ادبی ادبیان جهان است البته اگر خوب و درست فکر و بررسی و ارزش یابی کنیم و نه با معیار کهنه و نو، بر این نظر بوده است که ابوالفضل بیهقی، در تاریخ غزنویان از خود اثر نفیس به یادگاری گذاشته به نظر ما همان طور که در بالا گفته شد این کار یعنی کار بیهقی یکی از استوارترین و زیباترین سنگهای زیر بنایی از کاخ بلند و استوار است.

صاحب کلبله، نصر... منشی می گوید: «و بحمدا... و منه ذکر معالی این دوست (غزنوی)... شایع است و دیوان های مداحان بدانناطق و تواریخ بندگان متقدم بر تفضیل آن مشتعل و به خصوص خواجه ابوالفضل بیهقی، رحمه... در ان باب خدمتی پسندیده کرده است و یادگاری نفس گذشته» (کیله ۴۲۰)^(۱) مادر همین نوشته در جای خود با آوردن نمونه هایی اندک روشن خواهیم کرد البته تا آن جا که در حد گنجایش یک مقاله است که علت های این نفیس بودن چیست و در کجاهاست در ضمن روشن خواهد شد که قولی صاحب کلبله

مثل گفته‌های بزرگان دیگرها در قدیم، قولی دقیق بوده است و حسابشده، و نه تعریفی گذرا و بی پایه. خلاصه چنانکه می بینیم گذشتگان ما خود به ارزش کار خویش و همعصران خود آگاهی در دست داشته و آنها را خوب می شناخته‌اند. صاحب کلیله، تاریخ بهمنی را اثری نفیس می داند و این بهترین نقد برای این کتاب است تاریخ بهمنی بی گمان اثری نفیس است و ادبیاتی که چنین بنیانی دارد، بی تردید بنیانی استوار دارد و مادر صفحات آینده این نکته را روشن خواهیم کرد.

نکته دیگر این است که ادبیات ما در این دوره، یعنی دوره تکوین که استاد مرحوم دکتر خانلری به دستی آن را تا قرن هفتم دانسته‌اند (تاریخ زبان ج ۲ ص ۷ و ۱۰۸) ادبیاتی است با زبانی بسیار نزدیک به زبان مردم از یک طرف و از طرف دیگر در عالی ترین پایگاه از نظر پختگی و پایگاهی غیر قابل دسترس مثل سفرنامه ناصر خسرو و تاریخ بهمنی، خصوصیتی که بظاهر تناقضی آشکار دارد. این مسئله در صفحات آینده روشن خواهد شد مهمت راز این دو نکته که با توجه به تاریخ هنر خود باید بنیاده رنوع ادبیاتی در هر عصر و زمانی باشند ساختار آزاد جمله در این دوره است و این خصوصیتی است که امروز نیز می تواند برای همه فارسی زبانان فایده هاداشته باشد.

مقصود این است که همان طور که می دانیم زبان فارسی در دوره تکوین ساختاری آزاد دارد که میراث زبانهای باستانی ایران، اوستا، فارسی باستان و فارسی میانه، است. البته به این خصوصیت و فوائد آن آنطور که باید توجه نشده است به مهر حال در این دوره جمله‌ها ساختاری بسار پر انعطاف تر از ساختار جمله در زمان ما دارند و همین خصوصیت امکاناتی در اختیار بهمنی و ناصر خسرو قرار می دهد و به آنها می دهد که بسیار مهمتر و زیباتر و پر قدرت تر از ما به بیان مسائل خود می پردازند. قابل توجه است که بدانیم که در داستان حسن وزیر در همان صفحه اول، ابوالفضل بهمنی بیش از ده بار از این ساختار آزاد استفاده کرده و در کل کتاب، دهها بار، و با این ساختار چه شگفتی‌ها که او و نامه خسرو نیافریده‌اند.

در این دوره فعل و فاعل و مفعول و دیگ ر عناصر جمله ممکن است در هر جایی از جمله بیابند و این یکی از رازهای قدرت خلاقه زبان فارسی در این دوره بوده است.

در تاریخ بیهقی، تاریخ سیستان، سفرنامه ناصر خسرو، تاریخ بلعمی، تذکره الاولیاء عطار و حتی کلیله و گستان دهها و صدها جمله داریم که در آن ها ساختار جمله، بصورت آزاد در کار بوده و در نتیجه واقعیت را، مطابق واقع همانطور که بوده، بیان کرده است. این نکته ای است که نیازمند بحثی دیگر است و ما آن را در مقاله ای منتشر نشده بررسی کرده ایم. آنچه مناسب این بحث است این است که همین کارکرد جمله ها بهادبیان این دوره سیمایی زیبا و درخشان بخشیده که ما در همین نوشته ند نمونه از آن را خواهیم دید.

در ادامه باید گفت که ما می دانیم که هدف بیان ۷هر نوع بیانی، بیان واقعیت به بهترین و زیباترین شکل ممکن است و روشن است که با یک ساختار کلیشه ای و غیر قابل انعطاف مثل جمله فاعل و مفعول و فعلی چنین کاری ممکن نخواهد بود این نکته ای است که ما از تعمق در ادبیان دوره اولیه به دست آورده ایم و دلیل هم این است که ما در جهان هزار و یک گونه واقعیت داریم و معلوم است که همه آنها با یک نوع ساختار قابل بیان نیستند و هر یک با هر دسته ای ساختاری خاص و مناسب خودد می خواهند اینهمان چیزی است که ما در ادبیان این دوره با این گونه بیان های استوار داریم.

از اینها که بگذریم، ادبیان اولیه ما، به تصادف روزگار و باید گفت بر اثر حسن تصادف روزگار، در نثر، به دست توانایی کسانی ساخته و پرداخته می شود که به جرات می توان گفت که از تواناترین نویسندگان همه اعصار و زمانها و دوران ها بوده اند. بیهقی، ناصر خسرو، بلعمی، خواجه نظام الملک و در نثر مصنوع صاحب کلیلهها آنتر زیبا هنوز هم می توانند از نظر دقت و والانی و قدرت و ظرائف بیانی، با بهترین نثر نویسان دنیا همسری کنند البته اگر آنها را خوب بشناسیم و با معیار کهنه و نو به قضاوت درباره آنها ننشینیم. و اما آنچه مقصود است دفاع از اینها نیست مقصود این است که بگوئیم که بنیانگذاران ادب فارسی دببانی (نویسندگانی) بوده اند که امروز هم اگر بودند میتوانند اینها را بهترین ها باشند.

و اما منمهم تا پیش از مطالعه و تحقیق در تاریخ هنر در دنیا و همینطور هنر داستان نویسی و رمان نویی و زبان شناسی، اگر این ادعا را از زبان کسی بخصوص استادان ادبیان می شنیدم آن را جدی نمی گرفتم و به راحتی از آن می گذشتم اما پس از این مطالعات دریافتم که ادبیان

ما که نثرش از آن گونه است که می‌بینیم در اصول و مبانی و نقد هم نکته‌ها دارد شنیدنی و اینادبیان با توجه به همین اصول ساخته شده است و در نتیجه بدان درجه رسیده است که در صفحات بعد نمونه‌هایی از آن را خواهیم دید.

خلاصه در نقد که خود یکی دیگر از مبانی استوار ادبیان ما می‌باشد در چهار مقاله عروضی و بحث شعر شمس قیس و بحث شعر منطف خواجه نصیر و بوعلی و دیگران، گوهرهای گرانمایی هست که گاه بر اقوال کردچه و تولستوی و دیگران در دقت و صحت برتری دارند و از این مهم‌تر جامعیت و شمول این آثار از نظر نکات لازم ادبی است، در عین آن همه اختصار، و خلاصه آثار مورد نظر بر اساسا چنین اصول و مبانی استواری پدید آمده‌اند.

پس راز قدرت دبیران، بنیانگذاران چیره دست ادب فارسی، در پیروی از این اصول و آموزش خوب و موثر قدمای ما بوده است.

صاحب چهارمقاله در بحث مستوفای خود، در موضوع شاعری و دبیری، نکته‌ای دارد که روشن می‌کند که دبیران یعنی بنیانگذاران ادب فارسی چه کسانی بوده، چه نوع آموزش‌هایی دشانه و آثار خود را در مبنای کدام اصل و مبانی پدید می‌آورده‌اند او پس از بیان برخی از شرایط مهم دبیری از جمله آشنایی با منطق، مردم، ادب، سخنرانی و نویسندگی می‌گوید که لازمه کار توفیق در کار این است که دبیر: «در سیاق سخن آن طریق گیرد که الفاظ متابع معانی آید و سخن کوتاه گردد» تا آن جا که می‌گوید:

«و اما سخن دبیر بدین درجه نرسد تا از هر علم بهره ندارد، و از هر استند نکته‌یاد نگیرد و از هر حکیم لطیفه نشنود و از هر ادیب طرف اقتباس نکند» او بعد برای به انجام رسانیدن کار منابع متعددی از کلام رب الغره تا دیوان‌های شعرای عرب و فارسی از جمله دیوان رودکی و عنصری و شاهنامه حکیم طوس پیش روی دبیران قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که کار پنهانی دارد که طی آن در توان همه کس نیست (چهارمقاله ۱۳) البته دبیران مورد نظر ما با همت بلند خود، هستی که یکی از خصوصیات مردم ما در آن اعصار بوده از پهنای کار نترسیده و با آگاهی بار رابر دوش کشیده و بخوبی به مقصد رسانده‌اند نظامی در قرن ششم بعنوان یک

محقق هوشمند چشم اندازی مثل کار بیهقی و بلعمی و ناصر خسرو یا امثال آنها را در برابر خود داشته و با توجه به آنها اینگونه به راهنمایی مردم عصر پرداخته است. نکته این است که آنچه او میگوید بر کتابی چون تاریخ بیهقی، تاریخ بلعمی و سفرنامه ناصر خسرو بطور کامل قابل تطبیق است، و البته به نظر این جانب نسخه اصلی این آثار، مستقیم یا غیر مستقیم کارهای ارستو بخصوص فن خطا به بوده است که این خود نیاز به بحثی دیگر دارد خلاصه آثاری چون تاریخ بیهقی دولت با رعایت و بکار گرفتن درست و دقیق همین اصول پدید آمده‌اند. اصولی که بعد ها نظامی به دیگران پیشنهاد کرده است.

حال بیائید در این جا به گفته صاحب چهار مقاله با کمی دقت و تأمل بنگریم تا ببینیم که بنیان های ادب فارسی از چه راههایی و چگونه اینگونه استوار گشته و چگونه پدید آمده اند او می گوید دبیر باید از هر علم بهره ای داشته باشد. یعنی یاد علوم زمان خود آشنا باشد و از هر استادی نکته ای بیاموزد. در این جا باید کمی درنگ کرد و به ابوالفضل بیهقی اندیشید که اثر او تاریخ بیهقی یکی از سنگهای محکم این بنای استوار است او سالها در دیوان رسالت، شانزده سال، زیر نظر استدی چون بونصر مشکان نامه سلطانی می بینید و می نویسد و رونویس بر می دار و آنگاه حاصل آن همه تجربه را در کتاب خود بکمار می برد تا از خود اثری نفیس، برای ما، به یادگار باقی گذارد خلاصه دبیران آن روزگار از این راه بر زبان نوشتن که بنا به قول زبان شناسان امروز، زبان آگاهانه است در مقابل زبان ناآگاهانه گفتار (زبان و شناخت، پوریا، ۲۷۷) تسلط کامل داشته و در نتیجه از خود چنین آثاری به یادگار گذاشته اند.

سنگ دیگر این بنا را همانطور که اشاره شد ناصر رخسرو قبادیانی آن دبیر توانای ادب فارسی آن مرد دبیر پیشه در میان اقران شهرت یافته (سفرنامه ص ۱) نهاده و ما در همین مقاله در جای خود با ذکر چند نمونه و تحلیل آنها این حقیقت را آشکار خواهیم ساخت.

و اما در این جا بطور متعرضه، چون اساس این مقاله نثر است، باید گفت که سنگ دیگر این بنا شاهنامه حکیم طوس فردوسی است، و از آن مهم تر اشعار اولیه با آن واقع بینی که هر جا بوده تمدن هم بوده است از طرف دیگر عرامیس شعر فلارسی را داریم که در نوع خود بی نظیر و نشاندنده زیبا ترین نگاهها به جهان هستی می باشند ماه و خورشید و آسمان و ستاره

سحری و نسیم و گل از این جمله اند و هر یک خود زیوری برد در آستانه این کاخ بلند و زیبا، و اما از این نکته که بگذریم گفته شد که تاریخ بلغمی هم مانند تاریخ بیهقی و سفرنامه ناصر خسرو، یکی از سنگ های محکم این بنای استوار، یعنی بنای ادب فارسی با بنیان هایی اینچنین استوار است. برای روشن شدن این نکته ما در این نکته ما در این جا به تحلیل گوشه هایی از این سه اثر مهم می پردازیم و این حقیقت را تا آن جا که در توان یک مقاله است روشن می سازیم.

استاد پروین گنابادی در مقدمه تاریخ بلغمی در معرفی این کتاب نوشته اند که: «چنان می نماید که (این کتاب) در زمان خود طوری ساده بوده است که پیر زنان ایرانی هم قادر به استفاده از قرات آن بوده اند» (بلغمی ۶) وی به سادگی و فصاحت این اثر نیز اشاره دارند و یان همان قول معروف نظامی عروضی است که گفته است که نوشته خوب نوشته ای است که عوام بفهمند و خواص پسندند.

در صفحه صد و نود و سه از کتاب تاریخ بلغمی می خوانیم که: «خدای تعالی ابراهیم را مبتلا کرد، به هجرت، و او را از خانه و شهر خویش بیرون کرد و به غربت انداخت چنانکه پیامبر علیها السلام که از مکه به مدینه هجرت کرد (و آنجا بمرد) پس چون ابراهیم علیه السلام از آتش بیرون آمد خلق را به خدای همی خواند و از مردمان لختی بگرویدند، از پنهان نمرود نمرود ابراهیم را بخواند و گفت پادشاهی بر من تباه کنی، برخیز و از حد (پادشاهی) من بیرون شو» (بلغمی ۱۹۳) سادگی و عامه فهم بودن نوشته بخوبی آشکار است همان زبان مردم است و در نتیجه ساده و روشن. علاوه بر این وقتی ما با نگاهی سطحی به این نوشته نگاه می کنیم آن را نوشته ای می بینیم که در آن نکته ای نیست اما وقتی با دقت و با توجه به اصول دبیری و نویسندگی قدیم و کارکرد زبان به آن توجه می کنیم در آن نکته هایی می بینیم که نفاست متن را بخوبی آشکار می سازند و همین ها بودند اند که خواص قدیم و هر صاحب نظری حتی امروز نیز آنها را می پسندیده اند و بجای پسندیده.

مهم ترین نکته به نظر نویسنده مقاله همان ساختار آزاد جمله هاست ساختاری که از یک طرف در خدمت قدرت رسایی بیان به بهترین صورت است و از طرف دیگر به نویسنده

امکان می دهد تا به متن بافت و ساختاری زیبا و دلنشین و مناسب و بیان واقعیت همان طور که هست ببخشد این ساختار در جمله نخست متن با زیبایی و برجستگی حضور دارد و ما در این جا بر روی آن کمی درنگ و تأمل خواهیم کرد جمله ایناست که «خدای تعالی ابراهیم را مبتلا کرده، به هجرت»

متن نانکه می بینیم با نام خدای متعال شروع می شود و این حسن آغاز زیبایی متن است پس حضرت ابراهیم و فعلا مبتلا کرد در وسط جمله و متمم جمله یعنی به هجرت، برخلاف رسم جمله نویسی ما، در پایان جمله و پس از فعل آمده است حال باید دید که راز کار و حسن های این ساختار در کجاهاست که ما چنین آثاری را سنگهای محکم و استوار کاخ بلند ادبیان فارسی می دانیم.

نکته این است که در چنین ساختاری وقتی می گوئیم خداوند ابراهیم را مبتلا کرد به چه؟ و وقتی را بلافاصله می گفته است به هجرت، از نظر زبانشناسی و کار ذهن و زبان ذهن شنونده را بخوبی متأثر می ساخته است.

می دانیم که در قدیم کتاب بسیار کم بوده و در نتیجه یکی می خوانده و دیگران گوش می داده اند شعر وقتی هر دو چنین وضعی داشته و شعر برخلاف شعر روزگاران متنی نبوده است که صرفاً در سکوت خوانده شود.

راوی متن را می خوانده و دیگران لذت و بهره می برده اند حال شما به لحن روایتی متن، لحن بلعمی روایتی است و راز ساختار بالا خوب بیندیشید تا به راز کار و زیبایی این آثار یعنی سنگهای استوار این کاخ بلند، خوب پی ببرند از این جاهاست که وقتی راوی پس از جمله: «خدای تعالی ابراهیم را مبتلا کرد» وقف می کند، بلافاصله برای شنونده این سؤال پیش می آید که به چه؟ و او بلافاصله می گوید به هجرت، و اینهمان کار فوق العاده سریع ذهن بشری و کار درست و هنرمندانه با آن است در این جا ذهن شنونده که با وقت آماده پذیرش شده است پس از قول راوی و تکمیل کلام آن را سرعت می گیرد و این همان چیزی است که راوی و نویسنده می خواسته اند و امروز هم می خواهند.

علاوه بر این ساختار کل جمله یعنی آمدن خدای تعالی در آغاز و ابراهیم پس از خدا و

فعل مبتلاکرد پس از کلمه ابراهیم نیز منطقی ظریف دارد که همان منطق و اعیقیت است و این نکته ای است که در صفحات آینده روشن تر خواهد شد خلاصه خدایی هست و ابراهیمی و بعد ابتلایی با همین سلسله مراتب و آنچه در این جا زمینه را برای اینهمه لطف و ظرافت فراهم ساخته، چنانکه می بینیم، همان ساختار کل جمله و ساختار با انعطاف آن از نظر محل ارکان جمله است. بر همین اساس است که ما این خصوصیت را برای فارسی امروز، خصوصیتی الهام بخش می دانیم و بر این نظریم که امروز نیز زبان فارسی باید ساختاری بسیار پر انعطاف تر از ساختار اراکد و کلیشه ای امروز داشته باشد و با الهام از همین خصوصیت برجسته و کارهای متون دوره مورد نظر یعنی دوره اولیه نثر فارسی.

لطیفه دیگر کار بلعمی کاربرد دقیق و زیبای کلمه ابتلاء است که در اصل برای آزمایش صداقت و حقیقت و جلوه جوهر حقیقی آدمی بوده است و همراه بادرد و رنج.

در این جا چنانکه می بینیم جمله و متن در عین سادگی پرند از نکته و ظرافت کاری و قدرت بیان و اینها همان خصوصیات هستند که متن را بصورتی در آورده اند که خواص هم آن را می پسندیده اند و یان در حالی بوده که عوام هم آن را می فهمیده و نا آگاهانه حتی از ظرائف آن متأثر می شده و بهره می برده اند. ناگفته نماند که تاثیر کلام رب العزه نیز همان طور که نظامی عروضی می خواسته در آن بر اهل فن پوشیده نیست در جمله های بعد می خوانیم که: «و او را (ابراهیم را) از خانه و شهر خویش بیرون کرد و به غربت انداخت»

ظریفه این است که بلعمی نمی وید: او را از شهر خویش بیرون کرد می گوید از خانه و شهر خویش بیرون کرد او با این کار درد غربت را با همه سنگینی آن آشکار می سازد و از طرف دیگر ساختار جمله درست همان ساختار دقیق واقعیت است در این جا هم انسان ابتدا از خانه و بعد از شهر خویش به غربت می افتد و اینها همان نکته هایی هستند که ما امروز به آنها در عمل آنطور که باید توجه نداریم.

نکته بعد مقایسه هجرت حضرت ابراهیم با هجرت پیغمبر «ص» است و لطیفه اصلی اشاره بلعمی است به وفات آن حضرت در غربت. نکته ای که به متن و مطلب بار عاطفی قابل توجهی بخشیده و آن را سخت گرانبار کرده است.

متن همینطور با سادگی و زیبایی و دقت و آلات پیش می رود تا آن جا که می خوانیم که:
 «نمرود ابراهیم را بخواند و گفت پادشاهی بر من «هی» تباه کنی، خز و از حد پادشاهی من
 بیرون شو»

در این جا نکته قابل توجه فعل «تباه کرده» است. می دانیم که کلمه خود سنگ زیر بنای هر نوشته ای است و در ادبیات این دوره که خود سنگ زیر بنای ادبیات ما هستند هزاران نکته شگفت انگیز و باریک تر از موهبت و ما امیدواریم که این نوشته با همه اختصار آن بتواند تا حدودی ما را متوجه این چشم انداز شگفت انگیز و ابعاد و ظرائف و پهنا و عمق آن سازد خلاصه در ادبیات گذشته ما همان طور که می دانیم سه کلمه داریم که در واقع در جات یک صفت را بیان می کند این سه کلمه عبارتند از: خراب، ویران و تباه در خرابه می شود با هر زحمتی زندگی کرد، اما در ویرانه کسی زندگی نمی کند و اما از اینها بالاتر «تباه» است. تباه یعنی آن نوع ویرانی که از تباه شده اثری باقی نماند و این همان چیزی است که نمرود به حضرت ابراهیم می گوید. این معنی در داستان سیل در تاریخ بیتهمی بیش از هر جا روشن است، و این است که او به آن حضرت می گوید: «برخیز، با امر و تشدد، و بعد با انداختن نگاهی به قلمرو پادشاهی خود می گوید: «و از حد پادشاهی من بیرون شو». تا آن جا که می گوید: «پس ابراهیم علیه السلام ساز رفتن برگفت» و با این سخت مطلب به پایان می رسد. آنچه در این جا دیدیم در واقع مثنوی است از هزاران هزار خروار گل و غنچه با عزادان هزار زیبایی لفظی و معنوی در ادبیات فارسی که خود به تنهایی برای روشن شدن مقصود کافی است. با این حال ما در صفحات آینده نمونه هایی نیز از کار بیتهمی و ناصر خسرو خواهیم آورد تا این نکته بطور کامل روشن گردد.

تا این جا از بنیان های ادب فارسی سخن گفته ایم، پس مناسب است که از بنیانگذاران هم یادی کرده باشیم. آرتور جان آربری قلمرو این بنیانگذاران یعنی سامانیان را اینطور وصف می کند که، سرزمین آنها یعنی سامانیان: «از صحرای بزرگ تا خلیج فارس، و از کرانه های هستند تا نزدیک بغداد» بوده است (ادبیات کلاسیک ایران، ۵۱). استاد سعید نفیسی ابعاد دیگر این واقعیت را اینطور به تصویر درمی آورند که اینها همان سلسله ای هستند که بنا به

قول ایشان در عهده آنها صناعت و تجارت (یعنی دورکن تمدن آنروز) رونقی خاص می‌یابد و ایران آن روز خصوصاً خطر ماوراء النهر از هر نظر آبادان می‌شود، و ما می‌دانیم که آبادانی زیر بنای پیدایش همه تمدنها بوده است. بنا به قول استاد: «واضح است (که) در دیاری که صناعت و تجارت، توانگری فراهم کند، و پادشاهان توانائی مردم را به دانش بنوازند و همواره در اندیشه آن باشند که برشمار دانشمندان بیفزایند و ایشان را نیکو دارند تا به چه پایه مردم بزرگ پدید می‌آیند و تا به چه سامان مردان بسوی دانش می‌گرایند». (محیط و زندگی و... رودکی ۲۲۳ به نقل از مقدسی ۹-۳۳۸)

بلعمیان عمرو، بلعمی پدر و فرزند، از دبیران زبردست و وزیران کاردان همین روزگار بوده (محیط زندگی و... رودکی، ۳۴۹) و بلعمی همان است که نظامی عروضی خواندن توقعیات او را به طالبان فن دبیری توصیه کرده است (چهار مقاله، ۱۳)

نکته‌ای که در این جا قابل توجه است این است که پذیرفتن تمدن زمینه می‌خواهد و چنانکه می‌بینیم در ایران آن روزگار، تاریخ و سامانیان درید آورندگان چنین زمینه وزمینه‌هایی بوده‌اند. آنها زمینه را برای کسانی چون بلعمی و رودکی و فردوسی فراهم آورده‌اند و همین میراث بعد به بیهقی و ناصر خسرو و دیگران می‌رسد تا هر یک به سهم خود در فراهم آوردن سنگ یا سنگ‌هایی از این بنای محکم و استوار سهیم و شریک باشند. ما در همین نوشته نمونه‌های از کار درخشان بلعمی را دیدیم در این جا مطلب را با آوردن مطالبی از ناصر خسرو و بیهقی و تحلیل آنها پی می‌گیریم، ب این امید که این نکته یعنی بنیان های استوار کاخ بلند ادب و فرهنگ فارسی، هر چه بیشتر روشن و آشکار گردد از تحلیل مفصلی که از سفرنامه ناصر خسرو در سیصد صفحه دارم به این نتیجه رسیده‌ام که سفرنامه در بین متون ادب فارسی یکی از درخشان‌ترین آثار ادبی مادر نثر و یکی از محکم‌ترین سنگ های زر بنایی این بنای استوار است. ناصر خسرو آن دبیر یگانه عصر با نوشتن سفرنامه‌ها از خود شاهکاری بر جای می‌فهمند که از هر جهت یگانه است و بی‌بدیل، و ما در این جا نمونه‌هایی از آن را خواهیم دید. در این کتاب واژه‌ها، جمله‌ها و همه عناصر جمله‌ها از فعل تا قید تا صفت، اگر زبان را یک دستگاه بدانیم، انطور کار می‌کنند که دیگر بهتر از آن ممکن نیست و

بر همین مبانی است که مدعی اینچنین بنیان استواری برای ادب فارسی می باشیم. گفته ایم که جمله به یک معنی سنگ زیر بنای ادبیات است و بدیهی است که اگر کلمه ها درست بودند، ادبیات هم می تواند بنیان استواری داشته باشد. حال باید دید که ناصرخسرو از این دیدگاه برای ماو دنیای ادب و فرهنگ فارسی زبانان چه هدیه ها و دستاوردهایی داشته و در استوار کردن بنیان های استوار این بنای محکم تا کجا پیش رفته است.

آنچه بعنوان مقدمه این بخش از نوشته باید گفت این است که ناصرخسرو بصورتی اعجاب آور کلمه ها را درست در همان معنایی که باید، به درست ترین و دقیق ترین و بجاترین معنی آنها بکار می برد و رازکار او این است که کلمه ها را از خود واقعیت می گیرد زبان زنده روزگار او با واقعیت ها سخت در تعامل و تبادل است و راز آن همه شگفتی درست در همین جاست کاری که در روزگار ما سخت از یادها رفته و جای آن را الفاظ و جمله ها و تعبیر ها و طرز بیان های کلیشه شده و ... گرفته است.

او می گوید در رود نیل نهنگ هایی هست که: «هر حیوانی که به آب افتاد در حال فرو برند» (سفرنامه ۷۵) ما امروز معمولاً با اعمال و سهل انگاری، که بصورتی گستره بعنوان یک اصل بر زبان و کار زبان، آن هم سختی در نوشته حاکم است، می گوئیم ه رجیوانی که در آب افتاد آن را می خورند و این را از سر تحقیق می گویم - ناصرخسرو نمی گوید، ... آن را می خورند فرو می برند. خرویدن کاری تردیجی و گام به گام است.

نهنگ ها طعمه را فرو می برند و آن هم چطور. در حال، یعنی فوراً همان طور که ناصرخسرو می گوید. قید در حال هم چنانکه می بینیم واقعا مناسب کار نهنگ ها و کاری نهنگانه است.

در نمونه دیگر و نمونه ها در کار او افزون از شمار است می گوید که، شاخی از دریای محیط: «چون به قلزم رسد، دریا می شود و گسسته گردد» (سفرنامه ۷۳) در ادبیان این دوره خصوصاً در کار بیهقی و ناصرخسرو گسستن معنی خاصی دارد. این کلمه واقعیت هایی را بیان می کند که بنا به فرض مانند بند از تارهای متعددی تشکیل شده و در هنگام گسلش بتدریج از هم جدا می شود و سرانجام به چند تار می رسد تا در نهایت همه تارها از هم جدا

شوند حال شما خود به تارها و شاخه های دریا محیط، آن جا که به دریای ملزم رسیده است، با وقت بنگرید تا حقیقت را خوب دریابید.

و اما کلمه هلاک هم د رکار او معنایی دارد که امروز ما معمولاً به آن توجه نداریم. در زبان او و غزالی و ادبیات این دوره هلاک شدن به معنی بسختی و باز جرو ناراحتی بسیار، مثلاً در زیر آواری از گرسنگی و تشنگی، به تدریج و با سختی مردن و از دنیا رفتن است. بر همین اساس است که او می گوید، در یکی از ریگزارهای بین راه در کنار راه نشان‌هایی برپا کرده اند که نباید از آن‌ها دور شد، چئن بنا به قول او:

«هر که از آن نشان بگردد از میان آن ریگ (ها) بیرون نتواند آمدن و هلاک شود» (سفرنامه ۱۶۸) مقصود او همان است که در بالا گفته شد مقصود این است که اگر کسی در آن ریگزار راه را گم کرد، دیگر راه به جایی نخواهد برد و در نتیجه پس از مدتی از تشنگی و گرسنگی هلاک به همان معنایی که گفته شد، می شود.

خلاصه ناصر خسرو علاوه بر اینها برای یمانگاه و طرز نگاه و شیوه بیانی به یادگار گذاشته که با توجه به تاریخ های تمدن در دنیا، و همینطور با توجه به تواریخ علم، همان طرز نگاه ساده و واقع بینی است که هر جا بوده. همواره تمدن ساز بوده و تمدن هم آن جا بوده است. این نگاه اصیل و سالم و واقع بین همان نگاهی بوده که واقعیت را به بهترین و درست شکل می دیده و به تصویر می کشیده و در واقع همان نگاه علمی بوده است. این نیز یکی از سنگهای استوار این بنا در کنار نگاه بلند و انسانی بزرگان گذشته ما بوده که باید به هر دو، د ر ادب گذشته خود، توجه خاص داشته باشیم.

بینید او برای وصف شهر ها چه کلمه ای را به کار می برد و این رسم اوست او می گوید:

«شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است، نه بلند» (سفرنامه ۱۱۸)

او این کلمه را برای همه شه ریکار می برد و وقتی ما در کار او در راز کار او خوب دقیق می شویم می بینیم که مقصود او این است که وقتی شهرها را از دور می بینیم، درست مانند مثلاً بستهای هستند که رد جایی نهاده شده باشند. در نگاه او نهاده مقابل افتاده است. نهاده مرتب و افتاده نامرتب است. در نظر او کوههای بقول او نه بلند و کشیده، می توانند در کنار

شهر افتاده باشند.

از طرف دیگر ما امروز با نگاه کلی و مجمل بین خود، که این نیز یک اصل فرهنگی گشته، می‌گوییم: فلان تا در دانشگاه رفت اما ناصر خسرو با نگاه واقع بین خود می‌گوید:

اورفت تا در دانشگاه، و این درست همان است که در واقعیت اتفاق می‌افتد. دو نمونه را با هم و با واقعیت مقایسه بفرمائید خلاصه او با این کارها که برای او در آن زمانه امری در اساطیر طبیعی و اما بعنوان یک دبیر حساب شده و آگاهانه بوده‌است، بنیان‌های زبان و ادب‌فارسی را تا آن جا که ممکن بوده استوار ساخته است.

را ز حسن کار او در این است که وقتی ما در کار او خوب دقیق می‌شویم می‌بینیم که جمله‌ها با آنه در واقعیت اتفاق می‌افتد بسیار هماهنگ تر از جمله‌ای است که ما امروز بکار می‌بریم. حقیقت این است که ما می‌رویم به در دانشکده یا دانشگاه، یعنی همان که ناصر خسرو می‌گوید. ما به در دانشکده نمی‌رویم در این جا شکل نگاه وارونه است در این جا گوینده اول در دانشکده را می‌بیند و بعد بر می‌گردد به فعل رفتن در حالی که رفتن در منطق و در عمل تقدم دار و خلاصه اول باید رفت تا بعد اسید به در دانشگاه یا دانشکده.

از اینها گذشته او وقتی می‌گوید ستونی را به پا کرده‌اند، مقصودش این است که ستون یک تکه بوده و در ضمن ندیده‌ام که بگوید سر پا کرده‌اند. نه او نمی‌گوید سر پا کرده‌اند، او می‌گوید به پا کرده‌اند او برای ستون‌های معمول فعل بر آورده‌اند را بکار می‌برد و از پیشوند «بر» معنای درست آن یعنی بالا آوردن را می‌گیرد.

او وقتی در راهی ایستاده و به آن نگاه می‌کند می‌گوید: راه می‌رود اگر راه در کنار او باشد، می‌گوید می‌گذرد و اما فکر می‌کنید به دریاچه می‌گوید؟ دریایی که نه می‌رود و نه می‌گذرد. او به دریا می‌گوید:

می‌کشد و با این فعل و وصف درست حالت کشش و کشیدگی دریا را از دریا می‌گیرد و بیان می‌کند حال سؤال این است که آیا ادبیاتی که چنین بنیانی کافی دارد بنیان‌های استوار ندارد و آیا بنیانی محکم‌تر و استوارتر از این هم ممکن هست؟

و اما از کاربرد کلمه‌ها که بگذریم ناصر خسرو از دیگر عناصر جمله نیز به همین صورت و

با همین توانایی و قدرت بهره‌گرفته است او قیدها صفت‌ها و متمم‌ها را نیز به همین صورت بکار برده و بلمک آنها چه شگفتی‌هایی که نیافریده است ببینید او با ساختار جمله و صفت چگونه رفتار کرده و چه شاهکار زیبایی افریده است او می‌گوید در سفر خود در مرز شام و روم سرانجام به حماة رسیدیم و:

«چون از آن جا بگذشتیم به صحرائی رسیدیم که همه نرگس بوده، شکفته»

می‌بینید صفت «شکفته» را چگونه در پایان جمله و پس از فعل قرار داده و با این ظریفه کاری چه کرده است؟ او نمی‌گوید پس از آن جا به صحرائی که همه نرگس شکفته بود رسیدیم او می‌داند که با این کار صفت در متن گم و ضایع می‌شود. به همین جهت آن را در پایان جمله می‌آورد و با استقلال آن همان را می‌گوید و می‌آفریند که می‌خواهد او برای بیان واقعیت از ساختار بهتری استفاده می‌کند و می‌گوید: چون از آنجا بگذشتیم به صحرائی رسیدیم که همه نرگس بود شکفته» و با آوردن صفت در پایان جمله به متن توضیحی می‌افزاید که با صفت متصل به موصوف و درون متنی افزودنی نیست.

در وصف ابوالعلاء معری معروف می‌گوید که او شبانه روز به گرده‌ای نان قناعت کند و: «جز آن هیچ نخورد» (سفرنامه ۱۸) او در این جا از قید نفی مطلق هیچ استفاده نمی‌کند و هیچ یعنی هیچ چون ما می‌دانیم که ابوالعلاء نه گوشت می‌خورده و نه مرغ و نه تخم مرغ و نه حتی عسلی و این همان است که ناصر خسرو با قید هیچ آن را بیان کرده است.

مطلب مربوط به ناصر خسرو را با جمله زیبای زیر به پایان می‌رسانیم تا جایی هم برای پرداختن هب بهقی سنگ دیگر این بنای استوار داشته باشیم او می‌گوید درخت بلسان پس از اینکه روغن آن را می‌گیرند، خشک می‌شود و: «چوب آن را، باغبانان، به شهر آورند و بفروشند» (سفرنامه ۸۸).

جمله درست یک ترازوست. باغبانان درست در وسط و «چوب آن را» و «به شهر آورند» در این طرف و آن طرف و بعد «و بفروشند» در سفرنامه از این ساختار ترازویی نمونه‌های دیگری هم داریم از این ساختار ترازویی نمونه‌های دیگری هم داریم، اما مقصود ما در این جا طرح این نکته است که چنانکه می‌بینیم در این جا فاعل در وسط جمله آمده و این درست‌همان

چیزی است که باید در این جا صحبت از درخت بلسان است و چوب آن ونه کار باغبانان. به همین علت خوب در ابتدا و باغبانان پس از آن آمده و چقدر خطاست که اینها را ساختار شکنی بدانیم در این جا ساختاری شکسته نشده و ساختار همان طور که می بینیم هما است که باید آنچه مهم است این است که درکار ناصر خسرو و بیهقی این شیوه، قاعده طبیعی کار و زبان است و همین ها ست که ما را متوجه بنیان های استوار ادب فارسی در نگاه و در بیان ساخته است.

در این جا باید گفت که تاکید ما بر روی نث رو باختصار بر روی عرایض شعری عرایض چون ماه و خورشید و ستاره سحری و نسیم و گل نباید این تو هم را پدید آورد که ادب فارسی همین است و جز این چیزی نیست نه اینطور نیست و نکته مهم تر این است که عرایض ادب و نه شعر فارسی بتنها تنها اینها نیستند و ما در ادببان خود عرایضی زیباتر از اینها داریم و این در واقع آنها هستند که سنگ اصلی و زیربنایی این بنای استوار می باشند مقصور عرایض معنوی است که در نقد ادبی متاسفانه آن طور که باید به آنها توجه نشده و آنها را از جمله عرایض ندانسته اند نیکی و راستی و درستی و داد و عاطفه و برادری و انسانیت از این جمله اند و اینها چنانکه می دانیم در داب گذشته ما جلوه های درخشانی داشته اند. در ادبیات گذشته ما فلسفه آفرینش نیکی است و در همین شیوه جهان نگری است که هستی بهتر از نیست و دانایی بهتر از جهل و نفس دانایی توانایی و توانایی اساس و منشاء درستی و راستی است و همینطور برد تا آن جا که می توانی و تا آن جا که

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش زیک گوهرن

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرا

بدیهی است که ادبیاتی با اینچنین بنیانهایی، بنیانی فوق العاده استوار دارد، و همان طور که گفته ایم در بخش نثر فارسی، دبیران یعنی شایسته ترین و با صلاحیت ترین مردم همه اعصار در این کار، پایه گذاران ادبیات اولیه مادر نثر بوده اند و راز آن همه شگفتی و استواری در همین جا می باشد.

ما تا این جا با نقل و تحلیل شواهدی از بلعمی و ناصر خسرو و با اشهر به دیگر مبانی و

بنیانگذاران این کاخ بلند، علل استواری بنیان‌های آن را در حد این مقاله روشن کرده ایم پس در اینجا با ذکر چند نکته از شگفتی‌های کاربیهتی مقاله را به پایان می‌رسانیم و امیدواریم که با این کار بر روی این واقعیت پرتوی هر چند کم فروغ افکننده باشیم.

گفته‌ایم که کار بیهتی هم مانند کار ناصر خسرو یکی از اساسی‌ترین و استوارترین سنگ‌های زیربنایی این کاخ بلند و استوار است و البته ما در این جا به ضرورت اشاره‌ای می‌کنیم و می‌گذریم بیهتی در داستان حسنک وزیر جمله‌هایی دارد که مثل همان جمله‌های تاریخ بلعمی در نگاه اول جمله‌ای معمول هستند اما وقتی در کار دقیق و عمیق می‌شویم می‌بینیم که بیهتی در این جا نیز مثل هر جای دیگر کتاب خود هنر دبیر و نویسندگی خود را بطور طبیعی با تمام قدرت بکار گرفته است ما امیدواریم که این نمونه، نمونه‌ای باشد برای کل کار او و بی تردید هم همینطور است چون در نقد ادبی هم مشت می‌تواند نمونه خروار و یک جزء از کتاب نمونه کل کاریک نویسندهر کل باشد بیهتی در داستان حسنک در وصف قومی که آن جلسه مشهور را به پا کردند می‌گوید:

«و از این قوم که من سخن خواهد راند یک دو تن زنده اند در گوشه‌ای افتاده و خواجه بوسهل زوزنی چند سال است تا گذشته شده است و به پاسخ آنکه از وی رفت، گرفتار»
(بیهتی ۱۷۸)

قابل توجه آن است که بدانی که هدر کاربیهتی، تاریخ و کار و سخن راندنی هستند و این در کار او فلسفه‌ای دارد در کار او تاریخ و کار و سخن دوست مانند گله راندنی هستند و همان طور که وقتی چوپان گله را می‌راند گاه گوسفندی گام‌هایی از گله باز می‌ماند و گوسفندی دیگر ممکن است به چپ و گوسفندی به راست برود در کار و سخن نیز گاه کار یا مطلبی باقی می‌ماند که بعد باید به آن برسیم و آن را به سرانجامی برسانیم.

خلاصه راندن گله تنها راه بردن آن در یک خط مستقیم نیست بلکه رساندن گوسفند‌های مانده از گله و گوسفند‌هایی فراری و سرکش و همینطور گوسفند‌های ضعیف نیز هست و این درست همان کار بیهتی در راندن تاریخ و سخن است او نیز گاه مطلبی را رها می‌کند و به مطلبی دیگر می‌پردازد و می‌گوید که بعد به آن مطلب باز خواهد گشت و این یعنی همان

راندن و اما نکته جالب تر در این جاست که می گوید: «و از این قوم که من سخن خواهم راند یک دو تن زنده اند در گوشه‌ای افتاده» گفته شد که در این دوره افتاده نقطه مقابل «نهاد» است.

نهاد مرتب است و «افتاده» نامرتب حال شما به این یک دو تن زنده که معلوم نیست یکی هستند یا دو تا و به وضع و حال آنها خوب نگاه بکنید می بینید چطور افتاده‌اند؟ و آن هم در کجا؟ در گوشه‌ای افتاده یعنی دست‌ها یک جا رفته و پاها یک جا و سر و گردن به جایی دیگر و چقدر مرگ از این وضع بهتر است. در چنین حالی معمولاً چند و گاهی دسته ای پشه هم بر چشم‌ها و لب و لوجه چنین آدم‌های مفلوکی می نشیند آدم‌هایی که در گوشه ای افتاده‌اند و حقیقت این است که تصویر حقیقت و پایان کار آنچنان آدم‌های مغرور و دنیا پرستی بهتر از این ممکن نیست

بیتهی آن مرد عمیق و حساس و فرزانه در پشت هر واقعیتی نکته‌ای می بیند و حکمتی و آیا مقصود او در این جا را این پیش فرض این نیست که عاقبت کار آدمی اینچنین است و بنابر این که چنین است باید بسیار بهتر از این باشیم که هستیم؟

آیا این نکته را بهتر از این هم می توان گفت؟ و آیا ادیبان و فرهنگی که این نکته نمونه‌ای از هزاران خروار نکته ظریفه آن است، بنیان استواری ندارد؟ و آیا بنیانی محکم تر و استوارتر از این هم ممکن است؟

در ضمن همانطور که می بینیم بیتهی در این جا منم در گوشه‌ای افتاده را پس از فعل زنده‌اند آورده و با این کار وضع و حال این یک دو تن را که معلوم نیست یکی هستند یا دو تا و همینطور معلوم نیست که زنده‌اند یا مرده بخوبی نشان داده است «یک دو تن زنده‌اند» در گوشه‌ای افتاده. در این جا مخصوصاً در گوشه‌ای افتاده قابل توجه خاص است از طرف دیگر او می گوید: «یک دو تن» و واقعاً معلوم نیست که اینها یکی هستند یا دو تا بیشتر هر چه هست واقعیت این است که دیگر کار از شمار گذشته و نمی توان آنها را در شمار یک و دو و در شمار زندگان قرار داد.

نکته دیگر در «و خواجه بوسهل روزنی چند سیال است تا گذشته شده است» و

خصوصاً در «چند سال است» می‌باشد عبارتی که اگر آن را به لحن درست و روایتی تاریخ بیهقی بخوانیم، از نظر زمانی همان مدتی را می‌گوید که بوسهل از دنیا رفته و مهم‌تر از این فعل «گذشته شده» می‌باشد که در زبان فارسی نمونه آن پژمردن و «پژمرده شده» می‌باشد فعلی مشابه مجهول که منشا آن در خود مفعول است نکته‌ای که در پایان باید گفت این است که می‌دانیم که بیهقی از بوسهل بدی‌ها دیده و با این همه مدعی است که با و کاری ندارد اما ببینید چگونه او را در پایان این بخش از متن به چنگک گرفتاری آویزان کرده است «و خواجه بوسله زوزنی چند سال است تا گذشته شده است و به پاسخ آن که از وی رفت، گرفتار» (بیهقی ۱۷۸) آری او با آویختن بوسهل به چنگک گرفتاری همان طور که حسنک به چنگک دار آویزان است انتقام خود و حسنک هر دو را از او می‌گیرد و روشن است که این چنین شیرین کاری‌هایی تنها کار او و امثال او یعنی بنیانگذاران ادب و فرهنگ‌ها می‌باشد. درباره بیهقی نیز مانند ناصر خسرو نکته‌ها دارم گفتنی اما به نظر می‌رسد که تا این جا حقیقت در حد یک مقاله روشن شده است پس به همین یک مورد بسنده می‌کنیم و نوشته رادر همین جا به پایان می‌رسانیم می‌گوییم که ادبیاتی که چنین بنیانهایی دارد بی‌تردید، بنیانی استوار دارد و بدا به حال قومی که از چنین دارائی‌هایی بی‌خبر باشند.

منابع:

- ۱- کلیه و دمنه
- ۲- تاریخ زبان فارسی، جلد دوم، به قلم دکتر پرویز ناقل خانلری، چاپ سوم، انتشارات بنیاد فرهنگایران، پائیز ۱۳۵۴
- ۳- چهار مقاله تالیف احمد نظامی عروضی سمرقندی، بسعی و انضمام و تصحیح علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی لیدن، ۱۳۲۷ هجری
- ۵- سفرنامه ناصر
- ۶- تاریخ بلعمی از ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی، بتصحیح مرحوم محمد تقی بهار... به کوشش محمد پروین گنابادی، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی مرزوی، با حواشی و تعلیمات و ... به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، انجمن آثار ملی.

۷- همان.

۸- ادبیات کلاسیک فارسی، آرتو جان آربزی، ترجمه اسدا... آزاد، چاپ اول، آستان قدس

۹- محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، (استاد) سعید نفسی، چاپ وسم، موسسه انتشارات امیرکبیر.

۱۰- همان ۱۱- همان منبع شماره ۳ ۱۲- همان منبع شماره ۵ ۱۳- همان ۱۴- همان

۱۵- همان ۱۶- همان ۱۷- همان ۱۸- همان

۱۹- تاریخ بیهقی تصنیف خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، به انضمام دکتر غنی دکتر فیاض، چاپ چهارم، انتشارات خواجه، ۱۳۷۰